

مجالس سبعة (هفت خطابه). مولانا جلال الدین رومی. با تصحیح و توضیحات دکتر توفیق هـ سبحانی. چاپ اول. ۱۳۶۵. تهران. انتشارات کیهان. ۱۹۹ صفحه. ۴۸۰ ریال

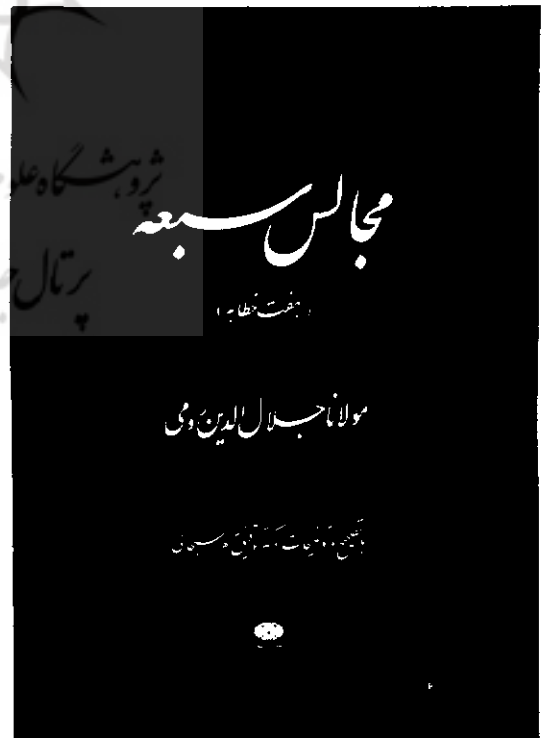
مجالس مولوی، گذشته از اشتغال بر تبیین حقایق دینی و اصول تصوف و شرح رموز آیات قرآنی و اخبار نبوی، نموداری از مراتب و مقامات گوینده آن، جلال الدین محمد بلخی، و معرف احوال معنوی او در لباس امثال و حکایات و قصص انبیا و مشایخ طریقت و داستان دلبران در حدیث دیگران است علاوه بر آنکه از قدرت سخن گفتن بر ارتجال و قوت حافظه و طبع فیاض و خاطر تابناک گوینده آن حکایت می کند.

اشتغال بر وعظ و ارشاد برای مولوی، هر چند صبغه زهد و تصوف شاعرانه‌ای به کلام خویش داده است، از مقوله دعوت خلق به حق و سعی در امر به معروف و نهی از منکر بوده است. زیرا مواعظ خویش در مجالس را همچنان در حد اقتضای شریعت نگاه داشته و به درس و بحث و آنچه شأن و جاه فقیهانه آن را الزام کرده بیشتر از عشق و ذوق و آنچه لازمه جذب و سلوک صوفیانه بوده است علاقه نشان داده است.

در مجالس، جلال الدین محمد همچون واعظ یا استادی است که می خواهد تعلیم خود را در حد فهم مستمعان متعادل کند و بی آنکه مبتدیان و ناقصان را محروم دارد، مایه ملال منتهیان و کاملان نیز نگردد و، با رعایت تناسب مقام و مقال، حاضران را همواره در شور و نشاط و کمال استشعار نگاه دارد و، با استمداد از رموز بلاغت اهل منبر، که جمع بین تمثیل و برهان است، در عین حفظ توازن میان این دو، به اقتضای حضور عوام و خواص در مجالس، تنوع و تفتن را، به موازات توسط و اعتدال، در سبک بیان خویش مراعات نماید. مشابَهت آشکاری که در شیوه بیان مولوی در مجالس با کیفیت القای کلام وی در مثنوی وجود دارد، علاوه بر آنکه از سابقه طولانی وعظ و ارشاد و زهد و پرهیز در خاندان او حکایت می کند، مبین استیلائی کم نظیر او بر ادب و فرهنگ انسانی و معارف اسلامی و آشنایی وی با دواوین و اشعار و آثار شاعران فارسی زبان نیز هست، با این تفاوت ویژه که در مجالس رنگ شریعت قویتر است و در مثنوی رنگ طریقت. تصحیح انتقادی مجالس مولوی، که بیش از نیم قرن از دوشنر نخستین آن گذشته فی نفسه اقدامی مأجور است. اما از دست یختی که به عنوان تصحیح و توضیحات بر مجالس سبعة مولانا فراهم گردیده چنین بر می آید که مصحح خود را ناگزیر دیده است شانه از گرانی تکلیفی دشوار و وظیفه‌ای خطیر هر چه زودتر خالی کند. در حالی که در کارهایی از این دست، صحت و کمال از سرعت

## آخرین تصحیح مجالس سبعة

دکتر محمد دامادی



حصول مطلوب‌تر است. زیرا هر چند کاری که به احتیاط و بیم دلی کنند زود ختام نمی‌پذیرد، امید آن هست که خطا در آن کمتر راه یابد یا اشتباهات به حداقل کاهش پذیرد.

راقم این سطور در حدّ وسع و علم و اطلاع خویش به تحریر توضیح به منظور حل نکات در مجالس مولانا پرداخته‌ام و اکنون مواردی از یادداشتهای خود را در معرض داوری خوانندگان سخن سنج و ارباب ادب قرار می‌دهم. خاصه آنکه با این اقدام، درخواست بر سبیل التماس و استعفاف مصحح محترم را نیز - که پیشگفتار خویش را با عبارت «... استدعای مصحح این است که وی را، به پاس مولانای کبیر، بر خطاهایش به هر نحو که صلاح بدانند واقف گردانند»<sup>۲</sup> به پایان برده‌اند - به اجابت قرین ساخته‌ام.

### الف) توضیح بر عبارات فارسی

ص ۲۴ / سطر ۲ «آن دانا خداوند... عدد أنفاس پاس مسبحان تسبیح سحرگاه...» جمله از فعل عاری و ناقص است و به قرینه «بینای مطلق» در عبارت پیش (ص ۲۳، سطر آخر) و خلاصه مفهوم عبارات که «خداوند عالم السرّ والخفیات است» - باید فعل «می‌بیند» در پایان جمله افزوده شود.

ص ۲/۲۵ در عبارت «اگر سیل با قوت از کوهسار... بیابان را ببرند و جیحونها و به دریا که اصل ایشان است، پیوندند». «به» بر سر «جیحونها» نیز باید درآمده باشد.

ص ۱۸/۲۷ ابیات «گرد رخت صف زده لشکر دیو و پری...»، چنانکه مصحح محترم یادآور شده‌اند از سنائی است. باید افزود که عمادی شهر یاری (غزنوی) از آن انتحال و اختلاس کرده است.<sup>۳</sup>

ص ۴/۳۰ درباره «او را پند مده که بند او از آن سخت تر است». این تذکار مفید است که مولانا همین معنی را در بیت زیر از مثنوی آورده است:

سخت تر شد بند من از پند تو  
عشق را نشناخت دانشمند تو<sup>۴</sup>

ص ۲۱/۳۳ در «صدره صدر در میان تنست»، املای کلمه «صدره» به ظنّ قریب به یقین اشتباه و سهو القلم کاتب است و صحیح آن باید «سدره» باشد و خود عبارت مصرعی است در بحر خفیف مسدّس مخبون اصلم و بر وزن فاعلاتن مفاعلتن فعلن.

ص ۲۲/۳۵ در عبارت «و قومی را شکم خون شد»، صورت نسخه بدل «شکم به» که همان «شکمبه» باشد اصحّ است به قرینه مفهوم عبارت که مراد آثار ناشی از ترس و هیبت است و با مراجعه به متن به تفصیل قضیه می‌توان وقوف یافت.

ص ۹/۵۱ عبارت «زاهد درشتی نمود، باشد که پیش رود» نیاز

به توضیح است که «زاهد درشتی کرد، به این انتظار که حرفش پیش رود. و آن را بر کرسی نشانند». پیش رفتن به این معنی از فرهنگها فوت شده و در فهرست لغات نیز به ضبط نیامده است. ص ۱۳/۶۴ در بیت:

ای مسند تو ورای افلاک  
قدر تو و خاک توده، خاشاک

که مصحح محترم با استناد به مجمع الفصحا آن را از جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی دانسته‌اند، در دیوان جمال الدین عبدالرزاق و نیز کلیه آثار آثاری که محض تیمّن و تبرک و یا به رسم استشهاد به نقل شعر از ترکیب بند جمال الدین اصفهانی پرداخته‌اند - و آقای دکتر مظاهر مصفا در طبع مجمع الفصحا نیز از این قاعده عام پیروی کرده‌اند - مصراع دوم به صورت: «صدر تو و خاک توده، خاشاک» به ضبط درآمده است. در دیوان نسخه بدلی نیز برای آن نیامده است که جای تردیدی باقی گذارد و سعیدی نیز در ترجیعات خویش فرماید:

مهر از تو توان برید؟ هیهات!  
کس بر تو توان گزید؟ خاشاک!

ص ۶/۶۹ در عبارت «شاهین و تدر و منقار نقار در باقی کرده که فرمان چیست؟» معنی کلمه نقار در فهرست لغات (ص ۱۹۰) «کینه، دشمنی، گفت و شنود و...» ذکر شده در حالی که معنی مراد، به قرینه نقار، «کندن گوشت از تن شکار» است. ترکیب «در باقی کردن» به معنای ترک کردن نیز در فهرست لغات نیامده است. ص ۶/۷۸ درباره شعر:

گر برده هستت بسوزی به ریاضت  
بیرون شوی زین ورطه که این خلق در آنست...

در ذیل صفحه آمده است: «اصلاح سکنه‌های موجود در مصراعها ممکن نگردید».

در ابیات سه گانه‌ای که به رسم استشهاد آمده، تنها مصراع دوم از بیت فوق خلل وزن دارد و بقیه ابیات موزون به وزن عروضی و بر وزن مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن (به بحر هزج مثنی) اخر ب مکفوف محذوف) و یا بر وزن مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هزج مثنی اخر ب مکفوف مقصور) تقطیع می‌شود. ص ۸/۸۳ در عبارت «مدتهاست که ریسمان ما گره بر گره است، چون رشته تب پترس از شب دود آلود و از شفق خون آلود». و در ذیل آمده: «آ» و «ت»: رشته تب پترس.

از آنجا که سیاق کلام از مقوله استرحام و استعفاف در حضور فرماتر و ابی جابر و قاهر است و چاکران را امکان تحذیر اُمر او صدور هرگز نبوده است و مفهوم عبارت، به اجمال و به قرینه مصداق عبارت، آن است که شب دود آلود و شفق خون آلود

ص ۱۳/۱۲۰ در عبارت «صورت‌های خوبان و شاهان و عروسان بیند». ظاهراً ضبط «شاهدان» به جای «شاهان» اصح است.

ص ۴/۱۲۲ در این بیت سنائی:

هر که او اندر شیبی يك شربت وصل تو خورد

چون نماند آن شراب او داند از رنج خمار

که ضبط مصرع دوم آن در دیوان سنائی، چنانکه مصحح محترم در پانوشته آورده به صورت «چون نداند آن شراب او داند آن رنج خمار» است. «نماندن» به معنی «تمام شدن» است. در این صورت، شعر به صورت مضبوط در مجالس به این معنی خواهد بود: «هر آنکه شیبی از شربت وصل نوشید، چون سرمستی ناشی از وصل تمام شد، رنج خمار را بهتر می‌داند».

ص ۹/۱۲۳ عبارت «آدمی همینکه از نان سیر شد از گرسنگی، دست آرزوی باد خواجگی در سر می‌کند...» عبارت از طبیعت زبان فارسی دور است و صورت صحیح باید چنین باشد: «آدمی همینکه از نان سیر شد [و] از گرسنگی رست، آرزوی باد خواجگی در سر می‌کند...»

### ب) اصلاح عبارات تازی

ص ۶/۱۹ عبارت «وقضت اراده کل مصنوع و ماله» افتادگی و کاستی دارد. و درست آن همان ضبط نسخه بدل است به این صورت: وَقَضْتُ إِرَادَتَهُ ارَادَةَ كُلِّ مَصْنُوعٍ بِمَا عَلَيْهِ وَمَالُهُ.

ص ۱۹/۶۹ در بیت اول:

اذا خان الامير و کاتباه

و قاضی الارض داهی فی القضاء

ظاهراً ضبط داهی غلط و صحیح آن «داهن» فعل ماضی از مصدر «مداهنه» است و ترجمه بیت با این ضبط چنین خواهد بود: «چون امیر و کاتبانش خیانت کنند و قاضی زمین در کار قضا و داوری چاپلوسی و تزویر کند». در ترجمه بیت نالی:

فَوَيْلٌ لِّمَنْ وَيْلٌ لِّمَنْ وَيْلٌ

لِقَاضِي الْأَرْضِ مِنْ قَاضِي السَّمَاءِ

آمده است: «وای، وای بر آن دادستان! که دادستان آسمان بر او چه‌ها خواهد [در متن: خواه، که غلط مطبعی است] کرد». که باید به صورت «پس وای، سپس وای بر قاضی زمین از قاضی آسمان (که خداوند است)».

ص ۲۱/۶۹ و ص ۱/۷۰ و ۲ اشعار از منتبّی است که بر اساس ضبط در دیوان وی، تجدیدنظر در ترجمه اشعار ضروری است.<sup>۱۱</sup>

ص ۱۹/۷۱ کیفیت کلام و سبک سخن می‌نماید که آغاز

جَلَوَاتِ اَنْدَوَه درون ما در بیرون است و هر گاه بخواهی از غصّه درون و دل خونین و ظلمت روحی ما آگاهی یابی می‌توانی از ظلمت شب و شفق خونین، که معرف درون ما در بیرون است، بپرسی. بدین لحاظ ضبط نسخه‌بدلها (پهرس) درست است.

ص ۱۷/۹۰ در این بیت:

باز پر سوی لایجوز و یجوز

رشته در دست صورتست هنوز

از سیر العباد سنائی، «لایجوز و یجوز» به تکیه کلام فقیهان نیز تعریض دارد و برای آن، در نظم و نثر فارسی، شواهد متعدد موجود است، از جمله:

هر چه کان گفت، لایجوز چنین

آن دگر گفت عندنا لایاس<sup>۵</sup>

در تسمیه اجزا و ارکان و تصدیر بحور و اوزان و تقریر یجوز و لایجوز آن ناقل اند.<sup>۶</sup>

لایجوز و یجوز را اجلست

علم عشاق را نهایت نیست<sup>۷</sup>

ص ۱۹/۱۰۲ بیت: حال شبهای مرا همچو منی داند و بس...

از رضی الدین نیشابوری است.

ص ۸/۱۱۰ نام صهب به جای آنکه در فهرست اعلام بیاید در فرهنگ لغات (ص ۱۷۹) آمده است. با توجه به مطالب متن، ذکر این شواهد درباره صهب و سلمان و بلال بی‌مناسبت نیست:

عن النبی صلی الله علیه وسلم: انا سابق العرب و صهب سابق الروم و سلمان سابق فارس و بلال سابق الحبشة<sup>۸</sup>. حافظ نیز سروده است:

حسن ز بصره بلال از حبش صهب از روم

ز خاک مکه ابو جهل، این چه بوالعجیبست<sup>۹</sup>

و خاقانی نیز می‌گوید:

پیش صدر مصطفی من هم بلال و هم صهب

این جو عود آن چون شکر در عود سوزان آمده

و نام صهب در متن مجالس به قرینه نام بلال - که مؤذن پیامبر خدا بوده است - شاید از آن جهت آورده شده که بنا بر برخی از روایات صهب مؤذن عمر بوده است که از طریق اهل بیت مردود است.

ص ۱۶/۱۱۶ مصرع اول بیت:

گر از هر باد چون کاهی بلری

اگر کوهی شوی، کاهی نیرزی

به صورت «گر از هر باد چون بیدی بلری» در خسرو و شیرین نظامی به ضبط آمده است.<sup>۱۰</sup>

از جمله مجالس مولوی فراوان است و بسیاری از این مفردات از نظر فرهنگ نویسان نیز بدور مانده است. هرگاه بنا بر تصحیح انتقادی متنی باشد، ضبط واژه‌ها و ترکیبات مذکور بر بنیاد استقرای تام ضروری می‌نماید. اکنون به ذکر برخی از واژه‌ها و ترکیبات مجالس مولوی، که در «فرهنگ لغات» نیامده است، می‌پردازیم:

چشم‌بندی، گوش‌بندی، هوش‌بندی (۲/۳۶)؛ آشنایانه (۳۷/۳) پانوش (۲۱۸)؛ عالم یخ بند شد (۳/۵۳)؛ گیاه در معنی چوب و هیزم (۱۵/۵۳)؛ آف و بُف (۲/۵۴)؛ پاکوفته در معنی لگدمال (۱۱/۵۷)؛ دست رشت (۱۲/۶۹)؛ گرم دماغ، در معنی متکبر و خودپرست و مُعربد (۸۱/آخر)؛ شمشیرگر، سپرگر (۱۶/۱۰۱)؛ زره‌گر و کیفیت کاربرد پسوند پیشه و اشتغال (۱۷/۱۰۱)؛ «این ماحضری را خرج کنید تا دیگر رسیدن»، در معنی فتوح و گشایش غیبی که ترکیب زیبا و گویا و نادری است (۱۵/۱۰۳)؛ برتافتن (۲۵/۱۰۳)؛ ناگنجی (۲۱/۱۰۴)؛ سیاه آب، به معنی آب مسموم (۱۲/۱۰۹)؛ به کران آوردن، به معنی به نهایت رسانیدن (۱۶/۱۱۰)؛ شمشیر گذاری، در معنی شمشیرزنی (۹/۱۲۰)؛ لطف پروردگی (۱۱/۱۲۲).

#### د) یادآورهای ضروری و فنی

درباره روی جلد کتاب نیز تذکار دو نکته را لازم می‌دانم: نخست آنکه عنوان موعظ جلال‌الدین محمد بلخی، در همه اسناد و مدارک قدیم و حدیث، مجالس سبعة و بدون حشو «هفت خطابه» آمده است و افزودن این ذیل بدعتی نارواست. دوم آنکه جلال‌الدین محمد در اصل ایرانی و زادگاهش شهر بلخ در خراسان قدیم بوده و علت شهرت او به رومی به سبب مهاجرت از ایران و طول اقامت اکثر عمر و سرانجام وفات و مردن در قونیه بوده است. او خود را همواره از مردم خراسان شمرده و اهل شهر و دیار خود را دوست داشته و از یاد خراسان و شهرهای آن غافل نبوده و غم دوری از زادگاه خویش را نیز در هر فرصتی به گونه‌ای ابراز و اظهار نموده است. ۱۲ افلاکی می‌نویسد: «مولانا فرمود که حق تعالی در حق اهل روم عنایت عظیم داشت... اما مردم این ملک از عالم عشق مالک‌الملک و ذوق درون قوی بی‌خبر بودند. مسبب‌الاسباب - عزّشانه - سببی از عالم بی‌سببی انگیزانید، ما را از ملک خراسان به ولایت روم کشید... تا از اکسیر لدنی خود بر وجود ایشان نثارها کنیم...» ۱۳ اما قدیمترین سند معتبر که جلال‌الدین محمد را با نسبت «رومی» نام برده است بابا رکن‌الدین بن مسعود بن عبدالله

مجلس دیگری بوده است و به قرینه وجود عبارت فارسی «بیاری مقری»، عبارت عربی «قرأ المقری» باید «إقرأ» باشد.

ص ۲/۸۷ در عبارت «... نورنا لا الله بمشرق انواره» صورت صحیح «نورنا الله...» است.

ص ۵/۸۷ «مزجیها» غلط است و صحیح آن «مُزجیها»، و «منشیها» غلط و صحیح آن «منشئها» باید باشد.

ص ۸/۸۷ «خطرات الاقلام» غلط و صحیح آن «خطوات الاقلام» است و پیداست که تصحیح و تغییر ترجمه نیز ضروری است.

ص ۱۵/۹۶ در بیت:

کتبت کتاباً والفؤاد معذب

و قلبی علی جمر الرضا یتقلب

ضبط صحیح «حجر الرضا» است به جای «جمر الرضا» و ترجمه نیز به تبع چنین خواهد بود: دل من در حجر خشنودی پهلو به پهلو می‌شود. یعنی همیشه منزل کرده است.

ص ۶/۹۷ ضبط «بساط» باید به صورت «بساطه» تصحیح گردد؛ همچنین ضبط «اکرته» غلط است و باید به صورت «کراته» تصحیح گردد.

ص ۱/۹۸ «المعبوده» غلط است و باید به «المعبود» تصحیح گردد.

ص ۲/۹۸ عبارت «وسدرة المنتهی مقامه» باید «وسدرة المنتهی مؤفده» باشد؛ و مؤفد محل ورود است.

ص ۷/۱۱۴ «اعطی» غلط است و صحیح آن «أعصی» است. در مورد آیات قرآنی و احادیث نبوی و عبارات و جمل و اشعار تازی، باتوجه به امکانات فنی که گاه و بیگاه نیز از آن استفاده شده است، بهتر آن می‌بود که عبارات به صورت مُعرب و مشکول به ضبط درمی‌آمد.

#### ج) ضبط نوادر لغات و ترکیبات و استخراج

##### نکات صرفی و نحوی

نوادر لغات و ترکیبات هر متن، که یادگار حسن قریحه و روشنی اندیشه و دقت نظر و کمال خردمندی آزادگان فارسی‌زبان و نشانۀ کوشش آنان در جهت غنای واژگان زبان ماست، در متون قدیم و

عنوان گذاری را به سبکباران ساحلها، که در تخلیط و تبدیل حقایق مهارتی تام دارند و فارابی و ابن سینا و رازی و بیرونی و... را به دلیل آن که آثار خویش را به زبان فرهنگی عصر خویش نگاشته اند عرب می انگارند، واگذارند.

بیضاوی شیرازی (درگذشته ۷۶۹ هـ ق) در شرح فارسی فصوص الحکم شیخ محیی الدین با عنوان نصوص الخصوص فی شرح الفصوص است که حدود شصت و هفت سال پس از درگذشت مولوی، در سال ۷۳۹ هـ ق، آن را آغاز کرده و در سال ۷۴۳ هـ ق آن را به پایان برده است.<sup>۱۴</sup>

پس از تمهید این مقدمه اجمالی، می گویم که شخصیت‌های جاویدان عالم انسانی ز هر چه رنگ تعلق پذیرد، از جمله از قید حدود جغرافیایی، آزادند و افکار آنان مرز قبیله و عشیره و طایفه و محله و منطقه و کشور و سرزمین را درنوردیده زمینی و جهانی و انسانی گردیده است. افکار و اندیشه‌های آنان نیز مخلوق شرایط خاص زمان و مکان و اسارت در حدود نبوده، مهر تخلیذ و جاودانگی بر آنها نقش بسته، حقایق موجود در آثار آنان لایزال و ابدی است و از اتقان و استواری و استحکام تام و قبول عام مردم قرون و اعصار برخوردار است.

اما از آن جهت که هیچ يك از ایرانیان و آگاهان به آثار جلال الدین محمد که در سده اخیر زیت دماغ و فکر خویش را بر سر تحقیق در آثار جلال الدین محمد نهاده اند او را با این صراحت «رومی» یاد نکرده اند، انتظار این است که در چاپ آتی مجالس، جلال الدین محمد بلخی را از این افتخار معاف دارند و این قبیل

- (۱) سیرنی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ج ۱، ص ۱۲۶.
- (۲) پیشگفتار مجالس، ص ۱۳.
- (۳) المعجم، شمس قیس رازی، ص ۴۶۴ و ۴۶۵.
- (۴) مثنوی، تألیف جلال الدین محمد بلخی، به اهتمام نیکلسون، به کوشش دکتر نصرالله پورجوادی، ج ۳، ص ۳۸۳۱.
- (۵) دیوان ناصر خسرو، طبع ۱۳۰۷، تهران، ص ۲۰۷، س ۵.
- (۶) المعجم، ص ۶۸، س ۴.
- (۷) مولوی، فرهنگ معین، ج ۴.
- (۸) تعالی (۳۵۰ تا ۴۲۹ هـ ق)، نمارالقولوب فی المضاف والمنسوب، ص ۵۹۲.
- (۹) دیوان حافظ، چاپ انجمن شیرازی، ص ۱۲.
- (۱۰) نظامی، داستان خسرو و شیرین، به کوشش عبدالمحمد آیتی، بیت ۲۶۲۲.
- (۱۱) دیوان المثنوی، ص ۸۴۱.
- (۱۲) در سمرقندست قند اما لبش  
از بخارا یافت وان شد مذهبش  
ای بخارا عقل افزا بوده‌ای  
لیکن از من عقل و دین بر بوده‌ای  
(مثنوی، دفتر ۳، بیت‌های ۳۸۶۳ و ۳۸۶۴)
- (۱۳) شمس الدین احمد افلاکی، مناقب العارفین، ج ۱، ص ۲۰۷.
- (۱۴) جلال الدین همایی، مقدمه داستان قلعه ذات الصور، ص ۵۹ و ۶۰.

## «هر يك چندی» به جای «هر از گاهی»

اندیشه نخستین فراموش کنده (ذخیره خوارزمشاهی، چاپ عکسی از روی نسخه خطی، صفحه ۳۰۴، سطر ۱۳)  
مثال از سیاست نامه:

... هر یکچندی بینی اسرائیل فرمانتایی که موسی علیه السلام در تورات از خدای عزوجل آورده است ندانستندی و خلاف کردندی (سیاست نامه، تصحیح دارک، صفحه ۲۵۸).

امثال این تعبیرات در زبان فارسی فراوان است، فقط باید محققان همت کنند و آنها را استخراج و معرفی کنند. استاد غلامحسین یوسفی در یکی از مقالات خود تعدادی از این نوع اصطلاحات قدیم را که معادلهای خوبی برای اصطلاحات خارجی است معرفی کرده‌اند. چه خوب بود اگر نشر دانش صفحه یا ستونی را به این مبحث اختصاص می داد تا کسانی که به تعبیرات بدیعی برمی خورند که می تواند در ترجمه لغات و اصطلاحات فرنگی سودمند افتد معرفی نمایند.

ن. کاظم نقاش

زبان فارسی دارای ذخیره غنی و سرشاری از لغات و تعبیرات است که متأسفانه بسیاری از آنها هنوز شناخته نشده و بسیاری دیگر که شناخته شده به کار برده نمی شود. علت استفاده نکردن از لغات و تعبیرات شناخته شده چه بسا عدم اطلاع نویسندگان و مترجمان از ذخیره لغات فارسی است. در این میان مترجمان علاوه بر سهل انگاری گناه دیگری نیز مرتکب می شوند و آن جعل لغات و تعبیرات غلطی است که معادلهای صحیح و بهتر برای آنها در زبان فارسی وجود دارد. مثلاً تعبیر «هر از گاهی» که امروز تا حدودی رواج پیدا کرده است گویا به ازای عبارت انگلیسی every once in a while به کار برده شده است. ولی برای بیان این معنی در زبان فارسی در گذشته از تعبیر «هر يك چندی» استفاده می کردند. شاهد این مدعا عبارات ذیل از ذخیره خوارزمشاهی و سیاست نامه خواجه نظام الملک طوسی است:

«اگر عاشق خردمند باشد او را نصیحت و پند دوستان و دروغ داشتن روزگار او به عشق کفایت باشد و از جمله تدبیرهای صواب هر يك چندی کنیزکی دیگر خریدن و بدیشان مشغول داشتن تا بتدریج